

بچه‌ها از درس عقبند!

رفتن به موزه‌ها، رفتن به سینما و دیدن هدفمند نمایش می‌گذرد. بچه‌ها آداب زندگی را می‌آموزند و شننا و هنر یاد می‌گیرند. موزه رفتن، تابلو دیدن، رنگ و فرم را فهمیدن و فیلم سینمایی را نقد کردن جزو درس‌های آن‌هاست. در اینجا ما از پرورش غافلیم. در خیلی از موزه‌ها مانند ژرژ پمپیدو، بسته‌هایی پیش‌بینی شده‌اند که به دانش‌آموزان با موسیقی و صوت تفکیک رنگ تابلوها را می‌آموزند... اما فرزندان ما آیا موزه رفتن و تابلو دیدن را می‌آموزند؟ پس برای رونق فرهنگ و هنر و پر شدن سالن‌های سینما و نمایشگاه‌ها و رونق یافتن بازار هنر، باید فرزندان را آموزش داد. باید برای آموزش و پرورش طرحی از نو درافکند.

نکته‌ای که نویسنده کتاب به آن اشاره دارد - و حساسیت پارهای از جامعه‌شناسان و صاحب‌نظران آموزش و پرورش را نیز برانگیخته است - نشان می‌دهد که فشار آموزش و پرورش کشور بر بعد محتوا بیش از حد در حال افزایش است. یکی از نویسندگان معاصر که خود معلم بوده است و سابقه‌ای طولانی در تدریس دارد، می‌گوید: «از سه مؤلفه محتوا، ارتباط و کنجکاو - که اساس تعلیم و تربیت را تشکیل می‌دهند - ما در مدارس بر محتوا تأکید کرده و دو عنصر دیگر را به فراموشی سپرده‌ایم. برانگیختن کنجکاو یکی از مؤلفه‌های اساسی آموزش و تعلیم است که محتوا را هم با خود به همراه می‌آورد.»

در تحولی جدید که در آموزش جهانی روی داده و فناوری جدید به آن کمک کرده، اساس بر آن بوده است که آموزش محتوا به خارج از کلاس منتقل شود. دانش‌آموز (یادگیرنده) محتوای کلاس را در خارج از کلاس بیاموزد و این کار به مدد ویدیوهایی انجام شود که محتوای درس را از طریق اینترنت، سی‌دی یا حافظه فلش در اختیار دانش‌آموز قرار می‌دهند. دانش‌آموز آنچه را که معلم قبلاً در کلاس به او منتقل می‌کرد، اکنون می‌تواند قبل از کلاس ببیند یا بشنود و هنگامی که به کلاس می‌آید، با سوال بیاید. معلم در کلاس مدیریت فعالیت‌های یادگیری را برعهده دارد؛ فعالیت‌هایی که به صورت بحث‌های گروهی، طرح سؤال، امتحان‌های کوتاه‌مدت، ارائه دانش‌آموزان، آزمایش و دیگر فعالیت‌ها انجام می‌شوند. هنر معلم طراحی و مدیریت این فعالیت‌هاست.

این تغییر روند که در کلاس اتفاق می‌افتد، موجب می‌شود که تدریس از طریق گفتار معلم به خارج از کلاس منتقل شود و بحث و گفت‌وگو و فعالیت به کلاس بیاید. این در آموزش و پرورش جدید به «یادگیری معکوس» موسوم است و این کلاس به کلاس «معکوس یا وارونه» بنا به پیش‌بینی صاحب‌نظران، یکی از مباحثی که در سال‌های آینده آموزش و پرورش جهانی را به خود جلب خواهد کرد، یادگیری معکوس است. در این شماره کوشیده‌ایم با بحث و گفت‌وگو در این زمینه، مقدمه‌ای بر این بحث را آغاز کرده باشیم، به این امید که بتوانیم با بهره‌گیری از فناوری‌های نو و قرار دادن آن‌ها در خدمت اهداف آموزش و پرورش، میل به اندکی تغییر را در روند تدریس معلمان و یادگیری دانش‌آموزان برانگیخته باشیم.

اواخر مهرماه برای شرکت در همایش «کیفیت آموزش عالی» به شهر اصفهان رفته بودم. کتاب «۱۶۷۰ روز در شماره شش ژان بارت» را که دوستان مدرسه فرادا داده بودند، همراه برده بودم تا در فرصت‌هایی که دست می‌دهد بخوانم. کتاب را که در مجموع ۳۲۰ صفحه بود، شروع کردم و بی‌وقفه خواندم، طوری که در طول سفر، مطالعه کتاب هم به پایان رسید. متن کتاب حکایت رایزنی فرهنگی نویسنده در فرانسه است و در باب فرهنگ و هنر ایران و نسبت آن با فرانسویان، گزارشی روایی دارد. لابه‌لای مطالب گاه به مسائل آموزش و پرورش هم اشاره شده است. از جمله نویسنده درباره نمایشگاهی درباره تحول پوشش در ایران گزارش می‌دهد؛ نمایشگاهی که با کمک عروسک‌های ایرانی در خانه فرهنگ ایران ترتیب داده شده است:

«ادام فور و میریام معلمانی بودند که در روزهای متفاوت، دانش‌آموزان کلاس‌های ابتدایی را برای بازدید از نمایشگاه به خانه فرهنگ آوردند. پذیرایی ساده‌ای پیش‌بینی شد. بچه‌ها آمدند. بچه‌ها وارد سالن شدند. همه سراپا گوش بودند و مانند اعضای یک ارکستر نگاهشان به چشمان رهبر ارکسترشان بود. آرام کنار هر اثر می‌ایستادند. دفترچه و قلمی در دست داشتند و یادداشت می‌کردند. بازدید بچه‌ها بیش از یک ساعت به درازا کشید. دیدن چند عروسک در سالنی کمتر از ۹۰ متر به مدت یک ساعت، یعنی دقت و ایستادن پای هر عروسک و خواندن همه نوشته‌ها. پس از پایان بازدیدهای فردی، همه نشستند و جلسه به قول ماها پرسش و پاسخ آغاز شد. برخی از بچه‌ها هنگام بازدید سؤالاتی را یادداشت کرده بودند. پرسش‌ها بسیار جالب بودند. یکی از بچه‌ها از تعداد استان‌های ایران پرسید، دیگری از تنوع قومی و نژادی و دیگری از اینکه آیا این پوشش‌ها همچنان استفاده می‌شوند یا نه. دانش‌آموز دیگری از منابع تحقیق پرسید، دیگری از دوره‌های گوناگون تاریخی و... جلسه بسیار به درازا کشید.

پس از پایان پرسش و پاسخ به سراغ میز پذیرایی رفتند. فردای آن روز آموزگار با تعداد زیادی نقاشی آمد. بچه‌ها برداشت خود را به همراه تقدیر از خانه فرهنگ از نمایشگاه نقاشی کرده بودند. پس از دیدن این صحنه‌ها، با مدرسه ایرانی سعیدی تماس گرفتیم و مدرسه با بی‌میلی این بازدید را پذیرفت. بچه‌های ایرانی همیشه درس دارند و همیشه عقب‌اند. خلاصه روز موعود رسید. بچه‌ها آمدند. سروصدا و داد و بیداد. همه بازدید چند دقیقه بیشتر به درازا نکشید. عروسک‌ها می‌شود گفت توجه هیچ‌کس را به خود جلب نکرد. هجوم به میز پذیرایی و هیچ‌کس سؤالی نداشت. این بود ماجرای بازدید مدرسه‌ای با نام سعیدی!

آن روز این پرسش برابم پیش آمد که چرا منطق آموزش در ایران و فرانسه تا این حد با هم متفاوت است. در فرانسه بخش زیادی از وقت آموزشی به